

# نمی خواهیم چاق باشیم زیرا چاق بودن عادی است

آرمان شهرگرایی، پزشکی و صنعت مدرن  
دست به دست هم داده اند تا فهم ما از  
چاقی تغییر کند



کریستوفر فورث | ترجمه حسین رحمانی



چرا از آدم های چاق منزعجیم؟ شاید دلیل این حس ناخوشایند، تلاش های شکست خورده خودمان برای رسیدن به بدنی باریک و خوش اندام باشد. چاق ها ما را یاد زشتی های بدن خودمان می اندازند اما اگر از منظری تاریخی نگاه کنیم، ماجرا پیچیده تر می شود.

این تحمل ناپذیری چاقی جنبه ای کاملاً مدرن دارد، دست کم وقتی بحث شکل و اندازه بدن مطرح می شود. از میانه های قرن ۱۹ پیشرفت های علمی آغاز شد و در پی آن، غذا و کالاهای دیگر در دسترس مردم بیشتری قرار گرفت و همین عاملی شد تا فربهی که زمانی نماد برتری اجتماعی طبقه متوسط بود، بی اعتبار شود. همین که تعداد بدن های چاق رو به افزایش گذاشت، چاقی در سلسله مراتب اجتماعی به شکلی غم انگیز «عادی» شد. رفته رفته چاقی پیوند محکم تری با طبقات فردست و بدن های غیر سفید پیدا کرد و نمود ظاهری ثروت به شکل های دیگری از مصرف گره خورد و فرقه ای از اندام های باریک و سالم و ورزشی و کارآمد و زیبا بر سلسله مراتب ظاهر تسلط یافت.

ضمن این که به نظر می آید در خلال قرن ۱۹ عادت تمسخر آدم های چاق رو به فرونی بوده است، فرهنگ رو به گسترش تبلیغات و مصرف انبوه این گر ایش را تشدید کرد. تمرکز دیداری این فرهنگ واضح و بدیهی بود: هالیوود، در کنار سینمای اروپا، نقشی فراموش نشدنی در بین بازیگران داشت.

## ● چاقی، تهدیدی برای زیبایی!

ابتدای قرن ۲۰ دوره ای است که می تواند برای تعمق درباره دیدگاه های کنونی مان در خصوص چاقی مفید باشد. از این زمان، انگاره غرب از بدن های فربه نماینده «تهدیدی زیباشناختی و خطری برای سلامت» است که با برداشت های قرن بیستمی از بدن در پیوند است، برداشت هایی از این قبیل که بدن چیزی مصرفی و در معرض نمایش است. از قرن ۱۶، «چاقی» را مرضی دانسته بودند که عمر را کوتاه و جسم را بدریخت می کند. پزشکان هم که قاصدان بیماری و ناتوانی و پیری و مرگ بودند، چاقی را بیش از پیش تقیح کردند. از مردم خواسته شد اشتهای شان را کم کنند و برنامه های غذایی و ورزشی سالمی در پیش بگیرند و به این ترتیب، بدن به چیزی تبدیل شد که باید همیشه با دخالت مستقیم نیروی اراده به سامان در آید. همه این ها نشانه هایی هستند از تناقض های جامعه توده ای که از سویی تشویق به مصرف می کند و از سوی دیگر خودداری بیشتری می طلبد.

## ● چاقی، نشانه از دست دادن مهار خود

در دهه های بعدی، این روند پیشرفت بیشتری داشت. همراه با



رشد نئولیبرالیسم در دهه ۱۹۷۰ و «فرهنگ پر خوری» ملازم آن که مصرف اجباری را در کنار نیاز به انضباط نفس می نشاند، چاقی به علامتی رویت پذیر بدل شد که نشان می داد شخص مهار خود را از دست داده و در ظرافت و زیبایی افول کرده است. ولی آیا این سیر تکاملی می تواند به کفایت توضیح دهد که چرا واکنش به بدن های چاق تا این حد زننده و شدید است که گویی وجود چاق ها به خودی خود می تواند آلوده کننده باشد؟

## ● چاقی، مانعی بر سر آرمان شهر باوری بدن

انواع مختلف آرمان شهر باوری جسمانی در طول تاریخ مشهود بوده است، آن هم نه فقط به شکل تلاش و کوشش برای بررسی و بهینه سازی کمال بشری و مبادرت به افزایش طول عمر انسان بلکه تا جایی که (تلاش می شود) حتی بر مرگ هم غلبه شود. افزون بر این، امید به غلبه بر محدودیت های تن یافتگی معمول می تواند الهام بخش نقشه های جدیدی برای سازمان دهی جامعه باشد. عده ای ظهور و افول تلاشی «آرمان شهری» برای ایجاد بدن هایی کارآمد را که تسلیم خستگی نشوند، دنبال کرده اند، رؤیایی که با تلاش برای به حد اکثر رساندن توانایی های ماشینی کارگران تا قرن ۲۰ ادامه یافت.

## کتابخانه



روایتی از سفری چند ماهه با کشتی های تجاری

# دریا آدم را صبور می کند



نلی محبوب | نویسنده

وقتی همسریک دریانورد باشی و او شش تا هشت ماه از سال را در ماموریت باشد، از هر فرصتی استفاده می کنی تا خانواده کنار هم باشد. همسر م افسر کشتی های تجاری بود. آن ها این امکان را دارند که در طول سال سه تا چهار ماه خانواده را همراه خودشان ببرند. البته این همراه شدن باید با تایید کشتیرانی و موافقت کاپیتان باشد. من به خاطر همسرم دریانورد شدم. چند سفر با همسرم همراه شدم تا تولد پسر مان. نزدیک دوسال بعد، او هم با ما به دریا آمد. شناسنامه دریایی دارم و هر باریک بست روی آن می خورد؛ من یک دریانورد موردی ام. سفر با کشتی کانتری از بندر عباس مستقیم به مالتا بود. مدتی بود حضور در دان دریایی در منطقه سومالی جدی و خطرناک شده بود و پیشتر به دو کشتی ایرانی حمله کرده بودند. برای محافظت از کارکنان و بار کشتی، نیروی نظامی همراه کشتی آمده بود. اولین بار بود از نزدیک اسلحه می دیدم اما اصلاً دلم نمی خواست سردی فلزش را لمس کنم. نظامی هادر شیفت های مختلف در منطقه خطر که از دریای عمان تا اواسط دریای سرخ بود، دیده بانی داشتند. حواس همه جمع بود و حضور نیروی نظامی دل مان را قرض می کرد. سرو کله قایق هاپیاد شد. دور کشتی دیگری جمع شده بودند، صدای افسر آن کشتی می لرزید و با آب فشار قوی سعی می کرد قایق ها را دور کند. کشتی های دیگر بای سیم با او حرف می زدند و هر کدام پیشنهادی می دادند. در همین گیر و دار دو قایق پشت سر کشتی ما بودند و سه قایق جلو. گوشه ای ایستاده و ناظر اتفاقات بودم. از سه قایق جلوی کشتی ما، یکی سرعت گرفت و از جلوی کشتی رد شد. دوتای دیگر کمی تعلل کردند. دومی هم گذشت. انگار نگران نباش! «ما دور بین که برداشت تا قایق ها و سر نشینان شان را ببیند، مطمئن شدم شک کرده. پسرم با چشمانی گرد شده به مانگاه می کرد. به چشم او دندان دریایی همان ها بودند که در کارتون دیده بود. یکی از همراهان نظامی که آن دور و بر بود گفت و گویمان را شنید، دور بین برداشت و از کنار پل فرماندهی، قایق های پشتی را نگاه کرد، اسلحه برداشت و شلیک کرد و تکه ای از قایق پشتی پرید. نظامی گفت: «آری جی داشت، می خواست کشتی را بزند، زدمش.» دلشوره و دلهره به جانم افتاد. پسرم پرید توی بغلم. قلبش مثل گنجشک می زد. دلداری اش دادم که چیزی نیست.

اما همین شلیک شروع تعقیب و گریزی سه ساعته شد، حالا همه مراقب بودند و گوش به فرمان. از روی رادار قایق ها را می دیدند و جایشان را به نظامی ها می گفتند. هوا تاریک شده بود.

سه ساعت تمام و بعد دیگر اثری از قایق ها نبود. نه صدایی و نه دلهره ای. دلهره تمام شده بود. تنها کاری که کردم این بود که به مادرم زنگ زدم و گفتم اگر خبری شنیدند نگران نباشند، ما خوبیم. روز بعد خبر اعلام شد. «غیور مردان ما از حمله دندان دریایی سومالی نجات پیدا کردند.» و این شد آخرین سفر تا چند سال. تا مدت ها خانواده ها اجازه هم راهی نداشتند. کشتی ها

هنوز برای تردد در آن منطقه مراقب اند و آن ماجرا هنوز یکی از خاطرات جذاب زندگی پسرم است. هر چند وقتی برای معلم مدرسه اش تعریف کرده بود، معلم گفته بود دروغ نگوی! ندگی روی دریا را چیزهایی است که تا تجربه نکرده باشی دروغ به نظر می رسد. مثل صوری اش که کسی باورش ندارد.

## عکس هفته



این تصویر آخر الزمانی، صحنه ای از یک فیلم علمی-تخیلی نیست و حال و روز این روزهای آمازون است؛ ریه های زمین در محاصره دود!

عکس: گاردین

## یادداشت

## همه ما مرسی آه گو هستیم!

آنالی اکبری | داستان نویس و روزنامه نگار



به پیچ من نیان، مرسی آه. در حالی که اگر مرسی آه را دیدیم و آن را مثل خیلی چیزهای دیگر مسخره کردیم و مثل خیلی چیزهای دیگر بهش خندیدیم و مثل خیلی وقت های دیگر با تحقیر دیگری، برای خودمان ارزش و اعتباری خریدیم و فکر کردیم وقتی می توانیم به او بخندیم پس حتماً از او بهتریم و مطمئن شدیم که ما هرگز رو به دور بین نخواهیم گفت: لطفاً پسرهای دهاتی و بدبختی جمع فیلم بینی مان دعوت نخواهیم کرد. اگر

خیلی از ما ویدئوی خانم "مرسی آه" را دیدیم و آن را مثل خیلی چیزهای دیگر مسخره کردیم و مثل خیلی چیزهای دیگر بهش خندیدیم و مثل خیلی وقت های دیگر با تحقیر دیگری، برای خودمان ارزش و اعتباری خریدیم و فکر کردیم وقتی می توانیم به او بخندیم پس حتماً از او بهتریم و مطمئن شدیم که ما هرگز رو به دور بین نخواهیم گفت: لطفاً پسرهای دهاتی و بدبختی



نیا. اگر گذشته ات مثل دی وی دی خام پاک نیست نیا. اگر از محله ای پایین تر آمدی نیا. اگر سوار بر بی آر تی می آیی نیا. اگر باور ت ناقض باور من است نیا. اگر روز گارت هم رنگ روز گار من نیست نیا. اگر دنیا را از دریچه ای دیگر می بینی نیا. اگر قرار است چیزی ببینی که بهت نشان نداده ام نیا. اگر دنیا را از آن پنجره همگانی که همه پشتش صف کشیده اند می بینی نیا. اگر غمت از جنس غم من نیست نیا. اگر به چیزی که من به آن می خندم پوز خند می زنی نیا. اگر سفره ات هم رنگ سفره من نیست نیا. اگر عید و روز شادی ات عید من نیست نیا. اصلاً اگر شبیه من نیستی نیا. مرسی آه. منبع: کانال تلگرامی نویسنده

تفریح مان شوخی با جزو کل جهان و ریشه به هیچ رفتن است، همنشین افسردگان بغض در گلو و دایم المعترضین مشرب بالا بردن خواهیم شد. سینه چاکان موزیک پاپ وطنی و هارد را اکباز هانمی توانند راهی یک سفر جاده ای ده ساعته شوند و به نوای جهان یکدیگر گوش بسپارند. اگر به اندازه کافی پولدار نیستی اگر به اندازه من اسم انسان و مکتب حفظ نکرده ای نیا. اگر به اندازه من صفحه کتاب ها را ورق نزدی نیا. اگر از قوم من نیستی نیا. اگر هم خون من نیستی نیا. اگر از کارخانه ای که من خریدم یا نخردی نیا. اگر پیروی مد مانیستی

